

جستارهای فلسفی، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۵-۳۶

فلسفه فرهنگ:

خاستگاه و زمینه‌ها، دستاوردها و افق‌های پیش رو^۱

فاطمه طارمی راد^۲

دانش‌آموخته دکتری، رشته فلسفه، دانشگاه مونیخ، آلمان

چکیده

فلسفه فرهنگ حوزه مطالعاتی نسبتاً نوپایی است که در قرن بیستم و در پی بحران‌هایی که شرایط زندگی انسان را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود، به طور جدی مطرح شده و در دهه‌های اخیر بسیار اهمیت یافته است. این حوزه مطالعاتی بر آن است تا با شناخت، بررسی و تحلیل فرهنگ، به‌مثابه‌ی اصلی‌ترین وجه وجود انسان، در حکم داروی زمانه عمل کند و با ارائه‌ی الگوهایی نوین، به انسان در شکل‌دهی هرچه بهتر زیست‌جهان فرهنگی‌اش و خروج از بحران انسانیت یاری رساند. در این نوشتار، بعد از ارائه‌ی تعریفی از فلسفه فرهنگ و توضیح وظایف آن، زمینه‌های شکل‌گیری و چرایی پیدایش آن را در سه مقوله‌ی نقد فرهنگ، شرایط اجتماعی و جنگ جهانی اول بررسی کرده‌ایم، سپس ضمن بیان تاریخچه پیدایش فلسفه فرهنگ به شرح اجمالی اندیشه‌های زیمل و کاسیرر، دوتن از چهره‌های اصلی آن، پرداخته و در نهایت به دستاوردها و افق‌های پیش روی فلسفه فرهنگ اشاره‌ای مختصر داشته‌ایم.

واژگان کلیدی: فلسفه فرهنگ، فرهنگ، انسان.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۴/۱۲، تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۸/۵

۲. پست الکترونیک: fatemeh_tr@yahoo.com

فلسفه فرهنگ چیست؟

فلسفه‌ی فرهنگ^۱ حوزه مطالعاتی نسبتاً جوانی است که در سال‌های اخیر اهمیت چشم‌گیری پیدا کرده است. هر چند بحث از «فرهنگ، مفهوم، کارکرد و مسائل آن» سابقه‌ای دیرینه دارد و از همان آغاز جزء موضوعات فلسفی بوده است.^۲ اما اندیشیدن فلسفی در باب فرهنگ، به شکل کنونی، که تحت عنوان فلسفه فرهنگ شناخته می‌شود، تقریباً تازه است. در حقیقت به دنبال بحران‌ها و چالش‌هایی که زندگی انسان را تحت تأثیر قرار داد، اندیشیدن فلسفی در باب فرهنگ، به مثابه‌ی اساسی‌ترین وجه وجود انسان، اهمیت فراوانی پیدا کرد. گویی فرهنگ بیمار شده بود و همه‌ی نظریات گوناگونی که امروزه ذیل عنوان فلسفه فرهنگ شناخته می‌شوند، در عین تنوع و گستردگی‌ای که دارند، در حکم علاج‌هایی برای بیماری فرهنگ بودند، از این‌رو فلسفه فرهنگ را می‌توان درمان تشخیصی زمانه^۳ نامید.^۴

می‌توان گفت تقریباً هیچ تعریف یکسان و پذیرفته شده‌ای از اصطلاح فلسفه فرهنگ وجود ندارد، البته این بدین معنا نیست که این تعاریف از اساس با هم متفاوتند، بلکه هریک از این تعاریف از یک منظر به فلسفه فرهنگ می‌پردازند. مثلاً برخی از این

1. Kulturphilosophie

این اصطلاح صورت دیگری نیز دارد: Philosophie der Kultur. اما شکل رایج، شکل اول است. در زبان انگلیسی هنوز معادل ثابت و دقیقی برای این اصطلاح وضع نشده است و به هر دو صورت «فلسفه فرهنگ» (philosophy of culture) و «فلسفه فرهنگی» (cultural philosophy) به کار می‌رود. مثلاً مورتون وایت/Morton White (۲۰۱۰) در کتاب خود هر دو اصطلاح را در کنار هم و به عنوان مترادف به کار می‌برد (مقدمه: xiii). (برای توضیح در خصوص کتاب مورتون وایت بنگرید به ۰.۱.۲.۳). اما در زبان آلمانی این نوع ترکیب وصفی، یعنی صفت واقع شدن فرهنگ برای موصوف فلسفه مرسوم نیست.

2. Recki, B., "Kulturphilosophie", *Enzyklopädie Philosophie*, Hamburg, Felix Meiner, 2010, p.1341.

3. Kulturphilosophie als Zeitdiagnostik

4. Geyer, C., *Einführung in die Philosophie der Kultur*, Darmstadt, Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 1994, p.36.

تعاریف به کارکردها، وظایف و اهداف فلسفه فرهنگ نظر دارند و برخی دیگر به موضوعات مورد بحث آن. در این میان به نظر می‌آید تعریفی که رالف کنرزمن^۱ از فلسفه فرهنگ ارائه می‌کند مختصرترین و در عین حال جامع‌ترین تعریف از فلسفه فرهنگ باشد که به ماهیت اصلی آن اشاره دارد:

«فلسفه فرهنگ بررسی دقیق دنیای متناهی‌ای است که انسان‌ها ساخته‌اند، یعنی فرهنگ»
مراد از بررسی دقیق، «ملاحظات فلسفی درخصوص معنا، هدف و ارزش فرهنگ، شرایط ایجاد و صورت‌های تجلی آن»^۲ یا به عبارت بهتر انحاء گوناگون بروز و ظهور آن است. به بیان دیگر، دغدغه فلسفه فرهنگ این است که مفهوم فرهنگ و ساختارهای حاکم بر آن را بررسی و تحلیل کند تا از این طریق بتواند به هدف خود که «ارائه نظریه برای جهان فرهنگی»^{۳،۴} و در نتیجه‌ی آن سروسامان دادن به زندگی فرهنگی انسان است دست یابد.^۵ نکته‌ای که در این جا باید به آن توجه داشت این است که مقصود از روشن کردن مفهوم فرهنگ به هیچ وجه تعریف فرهنگ نیست و فلسفه فرهنگ اساساً «مکتب

1. Konersmann, R., *Grundlagentexte Kulturphilosophie: Benjamin, Blumenberg, Cassirer, Foucault, Levi-Strauss, Simmel, Valery u.a.* Hamburg, Meiner, 2009, p.70.

از پژوهش‌گران معاصر حوزه فلسفه فرهنگ که تا کنون آثار درخور توجهی در زمینه فلسفه فرهنگ منتشر کرده است، تا جای که شاید بتوان او را پرکارترین فیلسوف معاصر آلمان در زمینه فلسفه فرهنگ دانست.

2. Hoffmeister, J., *Wörterbuch der Philosophischen Begriffe* (1st ed.), Leipzig, Felix Meiner, 1944, p.417.

3. *Theorie der kulturellen Welt*

4. Freyer, H., *Theorie des Objektiven Geistes: Eine Einleitung in die Kulturphilosophie*, Darmstadt, Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 1973, p.11.

۵. در این جا بیش‌تر بر وظیفه فلسفه فرهنگ و هدف آن تأکید شده است؛ اساساً تفکیک وظایف فلسفه فرهنگ از چیستی آن بسیار دشوار است، چراکه جز از طریق کارکردهای فلسفه فرهنگ نمی‌توان به ماهیت آن پی برد.

فکری جامعی است که بدون تعریف قطعی و نهایی متعلق خود به حل مشکل زمانه می‌پردازد.^۱

فلسفه فرهنگ را می‌توان نامعلوم‌ترین و غالباً چالشی‌ترین^۲ حوزه‌ی مطالعاتی در فلسفه دانست. این ویژگی علاوه بر اهمیت آن، به گستردگی حوزه مورد بحث آن نیز باز می‌گردد. گرچه در نگاه اول چنین به نظر می‌آید که موضوع مورد بحث آن یعنی فرهنگ بسیار مشخص و روشن است، اما اگر فرهنگ را اصلی‌ترین وجه وجود انسان و نه مساوی انسان^۳ بدانیم، آن‌گاه هر آن‌چه به نحوی با دنیای انسانی ارتباط پیدا می‌کند می‌تواند در فلسفه فرهنگ مورد بحث قرار گیرد، از مفاهیمی چون زمان، مکان، هویت و از خودبیگانگی گرفته تا تکنولوژی و طراحی و ...^۴ همین کثرت موضوعات، فلسفه فرهنگ را به حوزه‌ای چالش برانگیز تبدیل کرده است.

گسترده‌ی فلسفه فرهنگ را بر دو وجه ایجابی و سلبی می‌توان تعبیر کرد: از یک سو ایجابی است چرا که این گستردگی از نقش مهم آن در تحلیل مسائل متنوع دنیای انسانی حکایت می‌کند، از سوی دیگر سلبی است چرا که همین گستردگی ارائه تعریفی دقیق و روشن از آن و تعیین حدود و ثغور آن را دشوار می‌سازد.^۵

1. Welter, R., "Kulturphilosophie", *Enzyklopädie Philosophie und Wissenschaftstheorie*, 2010, p.410.

2. Cassirer, E. *Zur Logik der Kulturwissenschaften, Fünf Studien mit einem Anhang: Naturalistische und Humanistische Begründung der Kulturphilosophie*, Hamburg, Felix Meiner, 2011, p.135.

۳. بعضی فرهنگ را مساوی انسان می‌دانند، مثلاً پریپت (۱۹۸۴) می‌گوید: انسان و فرهنگ دو مفهوم بدیل هستند، ص ۳۶۶.

۴. در کتاب راهنمای فلسفه فرهنگ (*Handbuch Kulturphilosophie*) شمار قابل توجهی از این مفاهیم مورد بحث قرار گرفته‌اند.

۵. یکی از اتهاماتی که همواره به فلسفه فرهنگ وارد شده است نامعینی موضوع و حوزه آن است (Recki, B., (B., Kulturphilosophie, In *Enzyklopädie Philosophie*, p.1348. البته این ابهام تا

یکی از مسائلی که توجه به آن درخصوص فلسفه فرهنگ خالی از لطف نیست این است که به باور اکثر قریب به اتفاق پژوهش‌گران حوزه فلسفه فرهنگ، فلسفه فرهنگ رشته‌ای هم‌ارز سایر رشته‌های فلسفی نیست و به نوعی دربرگیرنده همه آن‌هاست. توضیح آن‌که در دنیای کنونی ما فرهنگ اهمیتی روزافزون یافته، به طوری که فلسفه نیز در دوره‌های اخیر هر چه بیش‌تر با فرهنگ درگیر شده و درواقع فرهنگ تمام دل‌مشغولی‌اش شده است؛ در نتیجه‌ی چنین وضعی طبیعی است که موضوعات مورد بحث در فلسفه، همه همان موضوعات مورد بحث در فلسفه فرهنگ باشند، بنابراین فلسفه فرهنگ را می‌توان به تعبیر ویلهلم پریت^۱ فلسفه در کلیتش^۲ خواند^۳ و دیگر رشته‌ای در کنار سایر رشته‌ها نظیر فلسفه علم، فلسفه هنر و فلسفه دین نخواهد بود. از این‌رو به نظر می‌آید تعبیر حوزه مطالعاتی برای فلسفه فرهنگ مناسب‌تر باشد.

حدی معلول ابهام موجود در تعریف واژه فرهنگ نیز هست، به نظر اشومر (۲۰۰۵) ما هنوز نمی‌توانیم از یک فلسفه فرهنگ تثبیت‌شده سخن بگوییم و این ناشی از پیچیده بودن پدیده فرهنگ است، ص ۱۳.

1. Wilhem Perpeet, 1976.

از فلاسفه فرهنگ معاصر آلمان (۱۹۱۵-۲۰۰۲) که تألیفات قابل توجهی در زمینه فلسفه فرهنگ دارد.

2. Philosophie im Ganzen

۳. نئوکانتی‌ها قائل به چنین چیزی بودند و معتقد بودند فلسفه فرهنگ کل فلسفه را دربرمی‌گیرد؛

Krois, J., *Cassirer, Symbolic forms and History*, New Haven, Yale University Press, 1987, p.72.

۱.۱. تعریف فرهنگ^۱

چنان‌که گفتیم فلسفه فرهنگ به هیچ روی این وظیفه را بر عهده خود نمی‌بیند که به تعریف فرهنگ بپردازد و اساساً می‌توان گفت ارائه یک تعریف کلی و واحد از فرهنگ امکان‌پذیر نیست،^۲ اما در عین حال به نظر می‌آید ارائه تعریفی_ولو مختصر_ از فرهنگ، برای این‌که اجمالاً بدانیم وقتی از فلسفه فرهنگ سخن گفته می‌شود، مراد فلسفه‌ی چه چیزی است لازم باشد.^۳ با توجه به تعریفی که از فلسفه فرهنگ ارائه کردیم، هر آن چیزی

1. Culture/Kultur

در خصوص واژه‌ی فرهنگ نکته‌ای وجود دارد که توجه به آن لازم به نظر می‌آید. تنها در زبان آلمانی است که دو واژه فرهنگ (Kultur) و تمدن (Zivilisation) به مثابه‌ی دو مفهوم متقابل به‌کار می‌روند؛

Perpeet, W., "Kultur, Kulturphilosophie", *Histörisches Wörterbuch der Philosophie*, 1976, p.1318; Perpeet, W., *Kulturphilosophie: Anfänge und Probleme*, 1997, p.22; Schwemmer, O., "Kultur", *Enzyklopädie Philosophie*, 2010, p.1338.

اما در زبان‌های انگلیسی و فرانسه به تمایز میان این دو قائل نیستند و این دو مترادف هستند (پرپیت، ۱۹۹۷، ۲۳). به نظر پرپیت اساساً همین تمایز است که امکان پیدایش مفهوم فلسفه فرهنگ را فراهم آورده است، ص ۲۱. برای اطلاعات بیشتر در خصوص این تمایز و شرح آن بنگرید به:

Perpeet, W., "Kultur, Kulturphilosophie", *Histörisches Wörterbuch der Philosophie*, pp.1318, 1319; Perpeet, W., *Kulturphilosophie: Anfänge und Probleme*, pp.22,33; Schwemmer, O., "Kultur", *Enzyklopädie Philosophie*, pp.1338,1339.

۲. کروبر و کلاکھون، دو انسان‌شناس معروف آمریکایی، در سال ۱۹۵۲، ۱۶۴ تعریف مختلف از فرهنگ را گردآوری و دسته‌بندی کردند:

Alfred L. Kroeber, Clyde Kluckhohn, *Culture; a Critical Review of Concepts and Definitions*, 1952.

البته باید توجه کرد که در دهه‌های اخیر، یعنی بعد از چاپ این کتاب، پژوهش‌های زیادی در خصوص تعریف فرهنگ و ابعاد مختلف آن انجام شده و این کتاب اکنون دیگر کمی قدیمی شده است، اما به دلیل دقتی که این دو نویسنده در کارشان داشته‌اند هنوز به آن استناد می‌شود.

۳. ما در اینجا قصد نداریم به تعریف و شرح فرهنگ بپردازیم و صرف یک تعریف اجمالی برای نیل به مقصود کفایت می‌کند، اما در عین حال برای توضیحات فلسفی در باب فرهنگ برای نمونه بنگرید:

Schwemmer, O., "Kultur", *Enzyklopädie Philosophie*, pp.1347,1346;

که به واسطه‌ی اعمال انسانی بر روی زمین وجود دارد،^۱ فرهنگ است. به دیگر سخن، فرهنگ در بردارنده‌ی همه‌ی امور اعم از روحی و ذهنی و مادی و عینی است که انسان‌ها به اشکال گوناگون، چه با دخل و تصرف در چیزهای از پیش موجود و چه به صورت کاملاً بدیع و تازه، پدید آورده‌اند. در واقع فرهنگ را می‌توان زیست جهان انسان نامید. «فرهنگ مظهر آن حوزه‌ای از اعمال و زندگی انسانی است که در آن رشد و تکامل‌هایی فراتر از طبیعت خود را نشان می‌دهد».^۲ همین نکته فرهنگ را از طبیعت متمایز می‌کند، به این معنا که فرهنگ به مثابه آن‌چه به جعل و فعل انسانی، به هر طریق که می‌خواهد باشد، ایجاد می‌شود در مقابل طبیعت به مثابه آن‌چه از پیش وجود دارد و به بیان دیگر از پیش داده شده است قرار می‌گیرد. این تمایز یکی از نکات مورد تأکید در فلسفه فرهنگ است. فلسفه فرهنگ از این جهت به این تقابل می‌پردازد که انسان به واسطه گذر کردن از طبیعت و فاصله گرفتن از آن و در واقع با اعمال فرهنگی خویش، شرایط دشواری را برای خود رقم زده است و گویی اسیر اعمال فرهنگی خود شده است.

۲.۱. وظایف و کارکردها^۳

فلسفه فرهنگ نوعی تحلیل انتقادی فرهنگ است و از این رو می‌توان یکی از مهم‌ترین وظایف فلسفه فرهنگ را نقد فرهنگ دانست.^۴ نقد فرهنگی که محور آن، ارتباط فرهنگ

Recki, B., "Kulturphilosophie", *Enzyklopädie Philosophie*.

1. Mühlmann, W., "Kultur", *Wörterbuch der Soziologie*, Stuttgart, Ferdinand Enke, 1969, p.599.

2. Schwemmer, O., "Kultur", *Enzyklopädie Philosophie*, p.1335.

۳. همان‌طور که اشاره کردیم وظایف و کارکردهای فلسفه فرهنگ از تعریف آن جدا نیست و برخی از تعاریف موجود در واقع بیان‌کننده‌ی وظایف و کارکردهای آن نیز هستند، ولی برای روشن‌تر شدن بحث و پررنگ کردن برخی جنبه‌ها، در این‌جا به صورت مجزا وظایف و کارکردهای آن را شرح می‌دهیم.

۴. یکی از زمینه‌های اصلی پیدایش فلسفه فرهنگ نقد فرهنگ بوده است. نک: ادامه مقاله. این بعد فلسفه فرهنگ در نئوکانتی‌ها بسیار برجسته است، به طوری که فلسفه فرهنگ نزد آن‌ها اساساً چیزی نیست جز نقد

یا به عبارت دقیق‌تر فرهنگ‌ها با فرایند تمدن جهانی است. فلسفه فرهنگ نسبت انسان را با جهان خودساخته و صورت‌های زندگی‌اش بررسی می‌کند و به دنبال معنای تکامل فرهنگی انسان و پیشرفت وی و نیز یافتن معیارهایی است که برای سنجش این تکامل و پیشرفت باید به کار گرفته شود.

از سوی دیگر فلسفه فرهنگ تلاش می‌کند از میان صورت‌های گوناگون و متنوع زندگی اجتماعی انسان‌ها اصول و قواعد مشترکی بیابد. در واقع «مهم‌ترین چیزی که فلسفه فرهنگ می‌تواند برای ما به ارمغان بیاورد بنیان‌گذاری سلسله مراتبی لازمان و ذاتی^۱ از ارزش‌هاست»^{۲،۳} همان‌طور که در تعریف فلسفه فرهنگ اشاره شد فلسفه فرهنگ در پی آن است که به زیست‌جهان انسان‌ها سروسامان دهد، حال یکی از عواملی که تحقق این هدف را تسهیل می‌کند، بنا نهادن ارزش‌هایی است که برای همه انسان‌ها، صرف نظر از فرهنگ خاصی که به آن تعلق دارند، معنادار و دارای کارکرد باشد. تنها در

فرهنگ و در واقع جانشین نقد عقل کانت است، چنان‌که کاسیرر می‌گوید: «نقد عقل به نقد فرهنگ تبدیل شده است» (Cassirer, E. *Philosophie der symbolischen Formen*, p.11. در آراء پیتر ووست نیز این جنبه فلسفه فرهنگ بسیار پررنگ است. در خصوص فلسفه فرهنگ و نقد فرهنگ نزد پیتر ووست برای نمونه بنگرید به:

F. Werner Veauthier, *Kulturkritik als Aufgabe der Kulturphilosophie: Peter Wusts Bedeutung als Kultur- und Zivilisationskritiker*, Heidelberg, Winter, 1998.

۱. منظور ناظر به ذات انسان است.

2. Spranger, E, *Kulturphilosophie und Kulturkritik*, H. Wenke (Ed.). Tübingen, Max Niemeyer, 1969, p.33.

۳. اشپرنگر معتقد است این همان چیزی است که ماکس شلر درصدد آن بوده است (ص ۳۳). پرپیت (۱۹۷۶) هم بیان می‌کند که نتوکاتی‌های مکتب جنوب غربی آلمان (Südwestdeutsche Schule) نوعی جهان‌بینی معطوف به ارزش دارند، جهان‌بینی‌ای که «برای رویکرد ما در خصوص جهان، خواسته‌ها و افعالمان هدف و مسیر تعیین کرده است» (p.1310). بر همین اساس است که می‌توان از ارتباط فلسفه فرهنگ و فلسفه ارزش سخن گفت. هم‌چنان‌که ریکرت معتقد است مسائل فلسفه فرهنگ مطلقاً فقط در ارتباط و نسبت با مسأله ارزش

نمود می‌یابند. Geyer, C., *Einführung in die Philosophie der Kultur*, p.36.

سایه چنین ارزش‌های کلی و پایداری است که می‌توان از هم‌زیستی مسالمت‌آمیز نوع بشر، در عین حفظ تکثر و تنوع فرهنگ‌هاشان، سخن گفت.

۳.۱. نسبت فلسفه فرهنگ با سایر رشته‌های مطالعاتی

ارتباط فلسفه فرهنگ با سایر رشته‌های مطالعاتی باتوجه به وظیفه و کارکرد آن مشخص می‌شود. اگر بپذیریم که فلسفه فرهنگ در پی ارائه نظریه برای جهان فرهنگی است و در واقع می‌خواهد برای اعمال فرهنگی انسان جهت و مقیاس تعیین کند و از طرف دیگر اگر در نظر داشته باشیم که فرهنگ، اصلی‌ترین وجه وجود انسان و به تعبیر دقیق‌تر مکمل وجود انسانی است، آن‌گاه طبیعتاً فلسفه فرهنگ برای پیش‌برد اهداف خود باید به کل قلمرو انسانیت^۱ توجه داشته باشد و از این‌روست که علوم مربوط به حوزه‌های مختلف وجود انسانی (اخلاق، علم، هنر، دین، تاریخ، زبان، فناوری، تعلیم و تربیت، حقوق و ...) مانند انسان‌شناسی، فلسفه تاریخ، فلسفه دین، فلسفه اخلاق، فلسفه هنر، الهیات و ... هر یک به نوبه خود یکی از شاخه‌های فلسفه فرهنگ به حساب می‌آیند. البته این نسبت و ارتباط فقط با رشته‌های مطالعاتی به اصطلاح علوم انسانی نیست، بلکه از آن‌جا که موضوع فلسفه فرهنگ، انسان است، برای نیل به مقصود خود علاوه بر علوم انسانی، به علوم طبیعی و هم‌چنین رشته‌هایی که به مطالعه ساخته‌های انسانی، و نه لزوماً خود انسان می‌پردازند، نیز نیاز دارد.^۲ به عنوان نمونه می‌توان از نسبت فلسفه فرهنگ با معماری و تکنولوژی سخن گفت. همین گستردگی و تنوع موضوعات مورد بحث در فلسفه فرهنگ باعث شده است که با بسیاری رشته‌ها هم‌پوشانی داشته باشد، به طوری که

۱. کاسیرر اجزاء مختلف قلمرو انسانیت را این‌گونه نام می‌برد: زبان، اسطوره، دین، هنر، علم، تاریخ.

Cassirer, E., *Gesamelte Werke*, M. Lukay (Ed.), 2006, p.36.

۲. با این توضیح مطلبی که پیش‌تر به آن اشاره شد، مبنی بر این‌که غالب پژوهش‌گران فلسفه فرهنگ آن را در ردیف سایر شاخه‌های فلسفه قرار نمی‌دهند روشن‌تر می‌شود.

بعضاً با برخی از آن‌ها یکی پنداشته می‌شود، از جمله مهم‌ترین این رشته‌ها انسان‌شناسی فلسفی و فلسفه تاریخ است.

۱.۳.۱. فلسفه فرهنگ و انسان‌شناسی فلسفی

«پرسش از انسان برای فلسفه فرهنگ مانند کاتالیزور عمل می‌کند: به فلسفه فرهنگ مسیر را نشان می‌دهد»^۱، با توجه به این مسأله کاملاً بدیهی است که انسان‌شناسی به مثابه رشته‌ای که به مطالعه انسان می‌پردازد در پیوندی تنگاتنگ با فلسفه فرهنگ قرار گیرد. عنوان اثر کاسیرر نیز به خوبی گویای این ارتباط درهم‌تنیده است: رساله‌ای در باب انسان: درآمدی بر فلسفه فرهنگ بشری.^۲

باید در نظر داشت که این ارتباط یک ارتباط دوطرفه است، مراد آن‌که از یک سو فلسفه فرهنگ بدون مدد گرفتن از انسان‌شناسی نمی‌تواند به‌تمامه به مقصود خود دست یابد و از سوی دیگر انسان‌شناسی بدون یک نظریه فرهنگی جامع، که ارائه آن کار فلسفه فرهنگ است، اساساً امکان تحقق ندارد. بر اساس همین ارتباط دوسویه می‌توان چنین قائل شد که اختلاف این دو صرفاً به جهت وجهه نظرشان است،^۳ به این معنا که اگر تأکید بر خود انسان باشد، انسان‌شناسی و اگر تأکید بر زیست‌جهان فرهنگی انسان و دنیای اعمال و افعال و ساخته‌های وی باشد فلسفه فرهنگ است.

1. Konersmann, R., "Einleitung", Konersmann, R.(ed.), *Handbuch Kulturphilosophie*, 2012, p.2.

2. Cassirer, E., *An Essay on Man; an Introduction to a Philosophy of Human Culture*, 1944.

این اثر به فارسی ترجمه شده است: کاسیرر، ارنست، رساله‌ای در باب انسان، درآمدی بر فلسفه فرهنگ، ترجمه نادر بزرگ‌زاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ش. برای توضیح در خصوص این کتاب بنگرید به: صص ۲-۳.

۳. برای نمونه بنگرید به:

Konersmann, R., "Einleitung", Konersmann, R.(ed.), *Handbuch Kulturphilosophie*, p.2.

۱.۳.۲. فلسفه فرهنگ و فلسفه تاریخ

با قول به تاریخی بودن انسان، ارتباط فلسفه فرهنگ و فلسفه تاریخ به خوبی روشن می‌شود. چراکه بر این اساس گویی تاریخ و فرهنگ دوروی یک سکه وجود آدمی‌اند. درواقع انسان موجودی فرهنگی-تاریخی است و فرهنگ فقط در تاریخ تحقق می‌یابد، درنتیجه بررسی فرهنگ انسانی به نوعی به معنای بررسی تاریخ انسان نیز هست. به دیگر سخن در بررسی فرهنگ گریزی از بررسی تاریخ نیست. این ارتباط تنگاتنگ بیش از همه در آراء اعضای مکتب بادن^۱ که برایشان «فلسفه فرهنگ و فلسفه تاریخ مترادف بودند»^۲ مشهود است.

خاستگاه و زمینه‌ها

زمینه‌های پیدایش و شکل‌گیری فلسفه فرهنگ را می‌توان در چند دسته جای داد. گرچه ممکن است این اقسام در نگاه اول متفاوت به نظر برسند، اما درنهایت همه‌شان به یک واقعیت اشاره دارند: پدیده بحران، بحرانی که در همهی ابعاد زندگی انسان خودش را نشان داده بود و به تعبیر پل والری^۳ آن را می‌توان بحران روح^۴ نامید.^۱ حال بعضی از این

1. نام دیگر مکتب جنوب غربی آلمان: Badische Schule

2. Krois, J. *Cassirer, Symbolic forms and History*, p.72.

3. Paul Valéry

4. *The Crisis of the Mind*

عنوان مقاله‌ای از پل والری که آن را یک سال بعد از پایان جنگ جهانی در سال ۱۹۱۹ در مجله *Athenaeum* به زبان انگلیسی منتشر کرد. با توجه به عنوان انگلیسی چنین به نظر می‌آید که تعبیر «بحران ذهن» مناسب‌تر باشد، کما این‌که جمال کاظمی در ترجمه مقاله «بحران در مدرنیته» نوشته فرانکلین بومر در بحث از والری «بحران ذهن» را به کار برده است (بنگرید به: جمال کاظمی، «بحران در مدرنیته»، نگاه حوزه، ۱۳۸۰ش، ص ۲۷)؛ اما با توجه به محتوای مقاله و هم‌چنین عنوان فرانسه اثر *La crise de l'esprit* و نیز عنوان آلمانی آن *Die Krisis des Geistes*، واژه «روح» دقیق‌تر می‌نماید.

اقسام، موجد و یا تشدید کننده این احساس بحران بوده^۲ و برخی در واکنش به آن قوت گرفته‌اند.^۳ این زمینه‌ها عبارتند از: ۱. نقد فرهنگ ۲. شرایط اجتماعی ۳. جنگ جهانی اول.^۴

۱.۲. نقد فرهنگ

نقش نقد فرهنگ، که از زمان روسو شکل جدیدی یافت^۵ و رفته رفته با شروع قرن بیستم مقبولیت و عمومیت درخور توجهی پیدا کرد، در شکل‌گیری فلسفه فرهنگ غیر قابل

۱. هوگو فون هوفمن‌اشتال (Hugo von Hofmannstahl) نمایشنامه و رمان‌نویس اتریشی نیز در مکاتبات خود با کارل جی بورکهارت (Carl J. Burkhardt) از "بحران در همه امور روحی" (Krise in alles Geistige) سخن می‌گوید.

Konersmann, R., "Aspekte der Kulturphilosophie", in R. Konersmann (Ed.), *Kulturphilosophie*, 1996, p.10.

۲. مانند جنگ جهانی اول

۳. مانند نقد فرهنگ

۴. این زمینه‌ها را چندان با قاطعیت نمی‌توان از هم تفکیک کرد، چون این عوامل علت و معلول همدند، مثلاً شرایط اجتماعی خودش یکی از عوامل ایجادکننده نقد فرهنگ بوده و از آن طرف جنگ جهانی خودش شرایط اجتماعی ویژه‌ای را سبب شده است.

۵. پرسش از پیشرفت انسان و طرح نظریه‌ی بازگشت حتی در دوران باستان هم مطرح بوده است، مثلاً سنکا (Lucius Annaeus Seneca) فیلسوف و دولت‌مرد روم در نامه خود به لوسیلیوس (Lucilius Junior) از دست رفتن دوران طلایی اظهار تأسف می‌کند (Becker, H., *Kulturkritik*, (R. Konersmann(Ed.), *Handbuch Kulturphilosophie*, 2012, p.46 "نخستین و رساترین صدای آن ارتباط ویژه فرهنگ و نقد" (Ibid, p.47) به معنایی که زمینه فلسفه فرهنگ را ایجاد کرد، دانست. برای اطلاع از آراء روسو درخصوص نقد فرهنگ برای نمونه بنگرید به:

Becker, H., "Kulturkritik", R. Konersmann (Ed.), *Handbuch Kulturphilosophie*, p.47; Recki, B., "Kulturphilosophie", *Enzyklopädie Philosophie*, p.1343; Bollenbeck, G., *Eine Geschichte der Kulturkritik: Von J.J. Rousseau bis G. Anders*, 2007a, pp.22-111.

انکار است، تا حدی که برای برخی فلسفه فرهنگ همان نقد فرهنگ است.^۱ شاید نتوان این دو را با قاطعیت یکی دانست، اما قدر مسلم این است که نقد فرهنگ جز لاینفک فلسفه فرهنگ است.

تعریف نقد فرهنگ نیز به مانند فلسفه فرهنگ چندان آسان نیست و این امر تا حدی به کاربردهای متنوع آن بازمی‌گردد.^۲ در حالت کلی نقد فرهنگ را می‌توان «نقد به وضعیت زمانه خویش»^{۳،۴} خواند، اما اگر بخواهیم کمی دقیق‌تر و در واقع ناظر به شرایط زندگی مدرن از نقد فرهنگ سخن بگوییم باید آن را «اعتراض به سقوط کلی اخلاق و جامعه، اعتراض به ازخودبیگانگی و عقلانی شدن، اعتراض به سیطره دهشتناک پول، تکنولوژی و یا رسانه»^۵ بدانیم. درحقیقت نقد فرهنگ در تلاش است ملالت و «ناخوشایندی فرهنگ»^۶ را که حاصل سلطه فزاینده و تهدیدآمیز علم و تکنولوژی است،

۱. برای مثال نزد ننوکانتی‌ها چنین است. برای نمونه بنگرید به:

Perpeet, W., Kultur, "Kulturphilosophie", *Histöriches Wörterbuch der Philosophie*; Perpeet, W., *Kulturphilosophie: Anfänge und Probleme*.

۲. بلنیک (2007b) سه کاربرد متفاوت را برای نقد فرهنگ قائل می‌شود: کاربرد عام، کاربرد خاص، کاربرد ویژه در زبان آلمانی (p.202).

۳. با این تعریف است که انواع ابراز ناخرسندی‌ها از وضعیت فرهنگی جامعه، از عهد باستان تا عهد حاضر، ذیل مقوله نقد فرهنگ جای می‌گیرند.

4. Bollenbeck, G., "kulturkritik-ein Reflexionsmodus der Moderne", *Zeitschrift für Kulturphilosophie*, 2007b, p.202.

5. Bollenbeck, G., *Eine Geschichte der Kulturkritik: Von J.J. Rousseau bis G. Anders*, p.7; Bollenbeck, G., "kulturkritik - ein Reflexionsmodus der Moderne", *Zeitschrift für Kulturphilosophie*, p.201.

6. Das Unbehagen in der Kultur

این اصطلاح در اصل از زیگموند فروید و در واقع عنوان کتابی از وی است که برای اولین بار در سال ۱۹۳۰ به زبان آلمانی منتشر شد. از این کتاب دو ترجمه به زبان فارسی موجود است: ناخوشایندی‌های فرهنگ (تمدن و ناخرسندی‌های آن) و تمدن و ملالت‌های آن؛ ظاهراً عنوان هر دو ترجمه (به خصوص ترجمه دوم) برگرفته از عنوان ترجمه انگلیسی کتاب باشد: *Civilization and Its Discontents*، نظر به تفاوتی که

تیین کند و از این طریق راه را برای رسیدن به وضعیتی مطلوب‌تر از وضع موجود هموار سازد.

۲.۲. شرایط اجتماعی

«بدون سختی‌ها و مشکلاتی که زندگی صنعتی شده به خود دیده بود فلسفه هیچ‌گاه به مثابه فلسفه فرهنگ انگاشته نمی‌شد».^۱ تجربه صنعتی شدن و ناخرسندی از آن چه با خود به همراه آورده بود، یعنی نابسامانی‌های اخلاقی و اجتماعی، شرایط زندگی انسان را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود و علوم و هنرها به مثابه دو بعد اساسی فرهنگ انسان، «نه تنها به بهبود زندگی انسان کمک نکرده، بلکه برعکس، به موازات پیشرفت و تکاملشان، روح انسان‌ها را هرچه بیشتر فاسد کرده بودند»^۲، به طوری که «اعتماد به زندگی از دست-رفته و زندگی خودش به مسأله تبدیل شده»^۳ و گویی انسان به نوعی «بی‌خانمانی

درخصوص تفاوت میان فرهنگ و تمدن در زبان آلمانی و مترادف نبودن و چه بسا حتی مقابل هم بودن این دو بیان شد، به نظر می‌آید معادل ناخوشایندی فرهنگ مناسب‌تر باشد.

مشخصات کتابشناسی کتاب به زبان اصلی و ترجمه‌های انگلیسی و فارسی آن بدین قرار است:

Freud, S., *Das Unbehagen in der Kultur*, Wien, Internat, Psychoanalyt, 1930.

Freud, S., *Civilization and Its Discontents*. (J. Strachey, trans.), New York, W. W. Norton, 1962.

فروید، زیگموند، ناخوشایندی‌های فرهنگ (تمدن و ناخرسندی‌های آن). ترجمه امید مهرگان، تهران، گام نو، ۱۳۸۰ش. همو، تمدن و ملالت‌های آن، ترجمه محمد مبشری، تهران، ماهی، ۱۳۸۷ش.

۱. در این‌جا هم باردیگر با این نظر پرپیت روبه‌رو هستیم که امروزه فلسفه چیزی نیست جز فلسفه فرهنگ.

Perpeet, W., "Kultur, Kulturphilosophie", *Histörisches Wörterbuch der Philosophie*, p.1310.

2. Rousseau, J., *Schriften zur Kulturkritik, die zwei Diskurse von 1750 und 1755*, 1964, p.15.

3. Nietzsche, F., *Die fröhliche Wissenschaft; Wir Furchtlosen* (C. Scheier, Ed.), 2013, p.8.

استعلایی^۱ دچار گشته بود. تعابیری هم که شماری از فلاسفه و اندیشمندان آن زمان به کار می‌برند همگی حاکی از این وضعیت نابسامان فرهنگی و ناخرسندی از آن است.^۲

۳.۲. جنگ جهانی اول

اکثر قریب به اتفاق پژوهش‌گران حوزه فلسفه فرهنگ، جنگ جهانی اول را نقطه عطف و حادثه تعیین‌کننده در پیدایش و رشد فلسفه فرهنگ می‌دانند.^۳ در واقع بحرانی که تا پیش از این وجود داشت با این جنگ به اوج خودش رسید. این حادثه که پیتر ووست^۴ از آن به «برادرکشی اروپایی»^۵ و «نبرد فرهنگ»^۶ تعبیر می‌کند،^۷ ظرفیت مخرب اعمال انسانی را بتمامه به نمایش گذاشت و بی‌اعتمادی گسترده‌ای را نسبت به علم و اخلاق انسانی در

1. Transcendental Homelessness

اصطلاحی که جرج لوکاج در کتاب خود با عنوان نظریه رمان (۱۹۱۶) به کار می‌برد.

۲. برای مثال «بحران فرهنگ اروپایی»/ *Die Krisis der europäischen Kultur* از رودلف پانویتس (Rudolf Pannwitz)، «تراژدی فرهنگ»/ *Tragödie der Kultur* از جرج زمیل (Georg Simmel)، «فرهنگ نفرین شده»/ *Die verfluchte Kultur* از تئودور لسینگ (Theodor Lessing).

۳. برای نمونه بنگرید به:

Perpeet, W., "Kultur, Kulturphilosophie", *Histöriches Wörterbuch der Philosophie*, p.1311; Konersmann, R., *Kulturphilosophie zur Einführung*, p.72.

۴. Peter Wust: از فلاسفه وجودی آلمان (۱۸۸۰-۱۹۴۰). یکی از بهترین تحلیل‌ها در خصوص بعد فرهنگی جنگ جهانی اول و از منظر فلسفی از آن پیتر ووست است. برای اطلاع کلی از اندیشه ووست در این خصوص بنگرید به:

Veauthier, F. Werner, *Kulturkritik als Aufgabe der Kulturphilosophie: Peter Wusts Bedeutung als Kultur- und Zivilisationskritiker*, 1998, pp.154,167.

5. der europäischen Brudermord

6. Kulturkampf

7. Ibid, pp.155-158.

به کارگیری آن در پی داشت؛ چراکه علم و تکنولوژی که تا پیش از این عاملی اساسی در پیشرفت فرهنگ بشری پنداشته می‌شد، اکنون با پشتیبانی از این جنگ مسبب اصلی آشفتگی‌هایی تلقی می‌شد که در زندگی انسان‌ها رخ داده بود. در نتیجه‌ی چنین وضعی است که پل والر (۱۹۵۶) از مرگ آمال اخلاقی علم سخن می‌گوید و معتقد است «سبعیت موجود در استفاده از علم، آن را بی‌آبرو کرده است»^۱ در واقع این جنگ مظهر از از بین رفتن فرهنگ اروپایی بود. اثر اسوالد اسپنگلر^۲ با عنوان زوال مغرب زمین^۳ دال بر همین اثر مخرب جنگ جهانی است.

تاریخچه

تاریخچه پیدایش فلسفه فرهنگ و سیر تطور آن را از سه منظر می‌توان مورد بررسی قرار داد: ۱. بحث‌های فلسفی در باب فرهنگ؛ ۲. پیدایش اصطلاح فلسفه فرهنگ؛ ۳. به رسمیت شناخته شدن و ورود به حوزه مطالعات آکادمیک.

۱.۳. بحث‌های فلسفی در باب فرهنگ

می‌توان گفت قدمت بحث فلسفی از فرهنگ به قدمت تاریخ فلسفه است. بر این اساس شاید حتی بتوان از هزیود، سوفسطاییان به‌ویژه پروتاگوراس نیز نام برد.^۴ در محاوره

1. Ibid, p. 90.

2. Oswald Spengler

3. Untergang des Abendlandes

این اثر یک مجموعه است که اسپنگلر اولین سری آن را با نام "سرنوشت فرهنگ/Schicksal der Kultur" در سال ۱۹۱۸ منتشر کرد.

4. Perpeet, W., *Kulturphilosophie: Anfänge und Probleme*, p.17; Perpeet, W., "Kulturphilosophie um die Jahrhundertwende", H. Brackert & F. Wefelmeyer(Eds.), *Naturplan und Verfallskritik: Zu Begriff und Geschichte der Kultur*, 1984, pp.367-368.

پروتاگوراس افلاطون نیز می‌توان ردی از نقد فرهنگ یافت.^۱ نزد توماس آکوئینی هم به نوعی فلسفه فرهنگ مطرح بوده است.^{۲ و ۳}

نکته‌ای که باید در مدنظر قرار داد این است که هرچند در همه ادوار تاریخ فلسفه، فرهنگ به نحوی از انحا مورد توجه بوده، اما به نظر می‌آید نوع رویکرد و مسائل مورد توجه تا حدی متفاوت بوده است؛ به این معنا که اساساً تا دوران جدید اگر هم حرفی از فرهنگ در میان بوده، کمتر از زاویه «پدیده بحران» مورد توجه بوده است و ظاهراً بیش‌تر به بحث تقابل فرهنگ و طبیعت نظر داشته‌اند؛ گرچه دوگانه فرهنگ و طبیعت، چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، یکی از بحث‌های محوری در فلسفه فرهنگ است، اما مسأله این‌جاست که در سده اخیر و در پی بحران‌های پیش آمده، مسائل فلسفه فرهنگ صبغه‌ای دیگر نیز به خود گرفته است.^۴ در واقع معضل فرهنگ، لااقل به شکلی که در دوره‌ی اخیر مطرح شده و ابعاد گسترده‌ای که به خود گرفته، در ادوار گذشته مطرح نبوده

1. Recki, B., "Kulturphilosophie", *Enzyklopädie Philosophie*, p.1343.

۲. مارتین گرابمن در کتابی با عنوان فلسفه فرهنگ توماس آکوئینی در چهار بخش به شرح آرای توماس آکوئینی درباره فرهنگ می‌پردازد.

Grabmann, M., *Die Kulturphilosophie des hl. Thomas von Aquin*, Augsburg, Filser, 1925.

۳. بحث‌های گذشتگان همگی در واقع به نوعی همان نقد فرهنگ به معنای کلی است که پیش‌تر هم به آن اشاره شد: ناخرسندی از وضعیت موجود و نقد به آن در طلب شرایطی بهتر.

۴. ممکن است گفته شود که حتی نزد روسو هم که در واقع یکی از پیشگامان فلسفه فرهنگ در معنای امروزه به حساب می‌آید، بحث اصلی بر سر ماجرای دوگانه فرهنگ و طبیعت و شعار بازگشت به طبیعت است، این سخن درست است، اما نکته این‌جاست که بازگشتی که روسو از آن سخن می‌گوید با نظریه بازگشت مثلاً کلبیون تفاوت دارد. روسو در عین این‌که به دنبال نوعی وضع طبیعی است به هیچ وجه فرایند تمدن را نفی نمی‌کند و آن را غیرقابل بازگشت می‌داند. در واقع آنچه روسو از آن صحبت می‌کند نه بازگشت کامل (Rückkehr) بلکه رجوع به وضعیت طبیعی به معنای تأمل در آن و استفاده از آن برای بهبود وضع حاضر (Rückbesinnung) است.

Bollenbeck, G., "kulturkritik-ein reflexionsmodus der Moderne", *Zeitschrift für Kulturphilosophie*.

است. به دیگر سخن «ادراک بحران، عنصری جدید در فلسفه فرهنگ وارد کرده است».^۱ از این رو به نظر می‌آید بتوان فلسفه فرهنگ را به دو دوره مدرن و ما قبل مدرن، یا به تعبیر بهتر دوره کلاسیک، تقسیم کرد که بر اساس آن مراد از دوره مدرن دوره‌ای است که فلسفه فرهنگ به معنای امروزی آن یعنی ناظر به پدیده بحران به کار رفته است. آغاز دوره فلسفه فرهنگ مدرن را می‌توان قرن هجدهم و هم‌زمان با رواج نقد فرهنگ و مطرح شدن آراء ویکو^۲ و اش دانست^۳ و براین اساس از این دو به عنوان پیشگامان فلسفه فرهنگ نام برد. این افراد گرچه مستقیماً به فلسفه فرهنگ اشاره نکرده‌اند، اما گفته‌هایشان جرقه‌های اصلی فلسفه فرهنگ را زده است.^{۴ و ۵}

1. Konersmann, R., *Kulturphilosophie zur Einführung*, p.61.

2. Giambattista Vico

دمپف / Dempf (۱۹۳۲) به صراحت ویکو را آغازگر فلسفه فرهنگ می‌داند و معتقد است «او هرچند واژه فرهنگ را به کار نبرد، در عین حال یک فلسفه فرهنگ جهانی/ کلی را بسط داد» (p.13)؛ کنرزمن (۲۰۰۳) نیز نظری مشابه دارد و «تاریخ تعیین کننده» شروع فلسفه فرهنگ را در «روشنگری» و با آراء ویکو می‌داند (p.35).

3. Recki, B., *Kulturphilosophie*. In *Enzyklopädie Philosophie*, p.1343; Krois, J. *Cassirer, symbolic forms and history*, p.72.

۴. کنرزمن (۲۰۰۳) برای مشخص کردن این وجه تفاوت میان دوره‌ای که در آن اصطلاح فلسفه فرهنگ مشخصاً به کار می‌رود و دوره‌ای که در آن مباحث جدی فلسفه فرهنگ، بدون به کار بردن اصطلاح، مطرح شده‌اند، از تعبیر «پیش تاریخ» (Vorgeschichte) استفاده می‌کند و ویکو و روسو و شیلر (Schiller) را به عنوان پیشگامان فلسفه فرهنگ در این دوره جای می‌دهد (pp.33-58).

۵. اشمیت / Schmidt (۱۹۳۱) در دایرةالمعارف فلسفه خود، شروع فلسفه فرهنگ را با «ایده‌هایی برای فلسفه تاریخ انسانیت» (*Ideen zur Philosophie der Geschichte der Menschheit*) هردر می‌داند و معتقد است فلسفه فرهنگ با «مبانی فلسفه حقوق» (*Grundlinien der Philosophie der Rechts*) و «درس-گفتارهایی درباره فلسفه تاریخ» (*Vorlesungen über die Philosophie der Geschichte*) هگل به اوج خود می‌رسد (ص ۲۴۱). با دقت در عناوین این کتاب‌ها مشخص می‌شود که نویسنده کاملاً به قرابت فلسفه فرهنگ و فلسفه تاریخ نظر دارد و در واقع شروع و اوج فلسفه فرهنگ را از اوج فلسفه تاریخ جدا نمی‌داند. با توجه به نسبت تنگاتنگ این دو، که پیش‌تر به آن اشاره شد، به نظر می‌آید این ادعا چندان هم بی‌وجه نباشد. اما بار دیگر باید تأکید کرد که مراد از تاریخچه‌ای که در اینجا گفته شده‌است و در اغلب مدخل‌ها و معرفی‌هایی هم که

۲.۳. پیدایش اصطلاح فلسفه فرهنگ

غالباً لودویگ اشتاین^۱ با اثر خود تلاش‌هایی برای فلسفه فرهنگ^۲ که در سال ۱۸۹۹ چاپ شد واضع اصطلاح «فلسفه فرهنگ» شناخته می‌شود. اما عنوان فرعی رساله استادی فردیناند تونیس^۳ «اجتماع و جامعه. قضیه فلسفه فرهنگ»^۴ (۱۸۸۷) این مدعا را رد می‌کند. ضمن این‌که پیش از تونیس نیز گوتفرید زمپر^۵ هنگام بازدید از نمایشگاه جهانی لندن^۶ در سال ۱۸۵۱ به این اصطلاح اشاره کرده بود.^۷ علیرغم نقش اشتاین در معرفی مفهوم فلسفه فرهنگ، این رودلف اویکن^۸ است که با انتشار جریان‌های فکری عصر حاضر^۹ در سال ۱۹۰۴، که سومین ویراست مفاهیم بنیادین عصر حاضر^۱ بود، به

برای فلسفه فرهنگ نوشته می‌شود همین سیر را لحاظ می‌کنند، فلسفه فرهنگ ناظر به پدیده بحران دوره مدرن است.

این کتاب در فارسی با عنوان عناصر فلسفه حق ترجمه شده است: گتورک ویلهلم فریدریش هگل (۱۳۷۸). عناصر فلسفه حق یا خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و علم سیاست. ترجمه مهرداد ایرانی طلب. تهران: پروین.

1. Ludwig Stein

2. Versuche einer Kulturphilosophie

این اثر در اصل عنوان فرعی مجموعه مقالات اشتاین است با اسم در آغاز تغییر قرن (An der Wende des Jahrhunderts).

3. Ferdinand Tönnies

4. Gemeinschaft und Gesellschaft (Theorem der Cultur-Philosophie)

باید توجه داشت که theoem با theory تفاوت دارد و به نظر می‌آید تونیس به عمد از این واژه استفاده کرده و theory را به کار نبرده است. از اینرو ما هم در این‌جا واژه قضیه و نه نظریه را معادل آن قرار دادیم.

5. Gottfried Semper

6. Great Exhibition

این نمایشگاه که نام کامل آن "نمایشگاه بزرگ آثار صنعت همه ملل / the Great Exhibition of the Works of Industry of All Nations" است و غالباً نمایشگاه Crystal Palace نامیده می‌شود، در سال ۱۸۵۱ در Hyde Park لندن برگزار شد و از آن جهت که اولین نمایشگاه از مجموعه نمایشگاه‌های به اصطلاح مدرن است به اولین نمایشگاه جهانی (the first World Expo) نیز شهرت دارد.

۷. وی در آن‌جا از تعبیر پرسش‌های فلسفه فرهنگی (kulturphilosophische Fragen) استفاده می‌کند.

8. Rudolf Eucken

9. Geistige Strömungen der Gegenwart

«تثبیت فلسفه فرهنگ سرعت بخشید».^۲ یکی از مهم‌ترین آثاری که نقش جدی در «توجه بین‌المللی به فلسفه فرهنگ، در همان سال‌های اولیه تکوینش و در زمانی کوتاه» داشت،^۳ مجله میان‌رشته‌ای لوگوس^۴ بود که با عنوان فرعی مجله بین‌المللی فلسفه فرهنگ^۵ از سال ۱۹۱۰ آغاز به کار کرد. چاپ این مجله که جرج زیمل نیز از ویراستاران آن بود، تا سال ۱۹۳۳ ادامه داشت و بعد از آن مجله فلسفه فرهنگ آلمان^۶ جانشین آن شد که چاپ آن تا سال ۱۹۴۴ ادامه یافت. با این نوشته‌ها اصطلاح فلسفه فرهنگ دیگر شکلی تثبیت شده یافت و بعد از این در کتب متعددی به کار رفت. یکی از مهم‌ترین این کتاب‌ها، کتاب فرد و اجتماع. پرسش‌های بینادین نظریه اجتماعی و اخلاق^۷ با عنوان فرعی بنیانگذاری فلسفه فرهنگ^۸ نوشته تئودور لیت^۹ است که در سال ۱۹۱۹ به چاپ رسید. کتاب دیگر، کتاب فلسفه فرهنگ^{۱۰} اثر آلوئیس دمپف^{۱۱} است که در سال ۱۹۳۲ منتشر شد.

اما صرف نظر از این سیر تاریخی تکوین و تثبیت اصطلاح فلسفه فرهنگ، باید به آثار دوتن از چهره‌های اصلی فلسفه فرهنگ اشاره کرد. این آثار گرچه با فاصله زمانی از

1. Grundbegriffe der Gegenwart
2. Perpeet, W., "Kultur, Kulturphilosophie", *Histöriches Wörterbuch der Philosophie*, p.1311.
3. Konersmann, R., "Einleitung", *Konersmann, R.(ed.), Handbuch Kulturphilosophie*, p.1.
4. Logos
5. Internationale Zeitschrift für Philosophie der Kultur
6. Zeitschrift für deutsche Kulturphilosophie
7. Individuum und Gemeinschaft. Grundfragen der sozialen Theorie und Ethik
8. Grundlegung der Kulturphilosophie
9. Theodor Litt
10. Kulturphilosophie
11. Alois Dempf

یکدیگر نوشته شده‌اند، اما هر دو در تقویت بنیان‌های فلسفه فرهنگ نقشی اساسی داشته‌اند.

اثر نخست، مقاله «مفهوم و تراژدی فرهنگ»^۱ نوشته جرج زیمل است که برای نخستین بار در سال ۱۹۱۱ در مجموعه مقالاتی با عنوان فرهنگ فلسفی^۲ به چاپ رسید. زیمل که پیش از این نیز در آثار دیگر خود به انحاء گوناگون و به دفعات به مسأله بحران فرهنگ اشاره کرده بود،^۳ در این مقاله، که آن را می‌توان اثر کلاسیک فلسفه فرهنگ و نقد فرهنگ به حساب آورد،^۴ تراژدی فرهنگ را حاصل سنتز سوژه و اوبژه^۵ می‌داند. در نظر وی با فاصله گرفتن هرچه بیشتر فرهنگ عینی^۶ به معنای دستاوردهای انسان در حوزه‌های گوناگون زندگی‌اش مانند نهادهای اجتماعی، آثار هنری، دین‌ها و شناخت‌های علمی، تکنولوژی، قواعد شهری و موارد بیشمار دیگر^۷ و فرهنگ ذهنی^۸ به معنای آنچه افراد به واسطه آن در [تولید] عناصر (فرهنگ عینی) مشارکت می‌کنند^۹ و به بیان دیگر

1. Der Begriff und die Tragödie der Kultur

2. Georg Simmel., *Philosophische Kultur, gesammelte Essays* (1st ed.). Leipzig: W. Klinkhardt, 1911.

نسخه سوم این مجموعه در سال ۱۹۲۳ چاپ شد و بعد از آن به مدت بیش از شصت سال در دسترس نبوده است.

وی در این مجموعه، به موضوعات متعددی از جمله «مد» ذیل مقوله زیبایی‌شناسی، «مسئله موقعیت مذهبی» ذیل مقوله فلسفه دین و «فرهنگ مؤنث/زنانه» ذیل مقوله فلسفه فرهنگ می‌پردازد.

۳. یکی از مهم‌ترین این آثار «فلسفه پول» (*Philosophie des Geldes*) است.

4. Burkard, F., *Kulturphilosophie*, Freiburg/München: Karl Alber, 2000, p.17.

5. Simmel, G., *Philosophische Kultur, Gesammelte Essays* (3rd ed.), Potsdam: Gustav Kiepenheuer, 1923, p.254.

6. Objektive Kultur

7. Simmel, G., *Gesamtausgabe*, O. Rammstedt (Ed.), Frankfurt am Main: Suhrkamp, 1999, p.183.

8. Subjective Kultur

9. Simmel, G., *Philosophische Kultur*, p.254.

توانایی و ظرفیت انسان در تولید و کنترل عناصر فرهنگ عینی، فرهنگ وضعیتی تراژیک پیدا می‌کند. به این صورت که فرهنگ عینی چنان در رشد خود سرعت می‌یابد که از فرهنگ ذهنی پیشی می‌گیرد و در نتیجه‌ی این «تفوقِ او بر سوژه»^۱ انسان دیگر کنترلی بر اعمال خود نخواهد داشت و فرهنگ دیگر تکامل پیدا نخواهد کرد.

دو اثر دیگر هر دو تألیف ارنست کاسیرر هستند. یکی کتاب سه جلدی فلسفه صورت‌های سمبلیک^۲ که آن را به زبان آلمانی و در فاصله سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ در برلین منتشر کرد^۳ و دیگری کتاب رساله‌ای در باب انسان. مقدمه‌ای بر فلسفه فرهنگ بشری که آن را به زبان انگلیسی و در سال ۱۹۴۴ در دوران تبعید خود در آمریکا چاپ کرد.^۴ در هر دو اثر، کاسیرر به دنبال یافتن پاسخی برای پرسش انسان چیست؟ است و با توجه به این‌که در نظر وی فرهنگ نظام اعمال انسانی^۵ است در واقع می‌خواهد فهمی از فرهنگ به دست دهد. به همین منظور وی از صورت‌های سمبلیک سخن می‌گوید. او سمبل را سرخ طبعیت انسانی^۶ می‌داند. با این توضیح که نقطه عزیمت فلسفه

1. Simmel, G., *Philosophische Kultur*, p.267.

2. Ernst Cassirer., *Philosophie der Symbolischen Formen* (1st ed.), Berlin, Berlin, Bruno Cassirer, 1923-1929.

۳. این سه بخش به ترتیب عبارتند از "زبان/Sprache" (۱۹۲۳)، "اندیشه اسطوره‌ای/ Das mythische" و "پدیدارشناسی شناخت/Phänomenologie der Erkenntnis" (۱۹۲۹).

جلد دوم این کتاب را یدالله موقن به فارسی ترجمه کرده است: ارنست کاسیرر، فلسفه صورت‌های سمبلیک، جلد دوم، اندیشه اسطوره‌ای، ترجمه یدالله موقن، تهران، هرمس، ۱۳۹۰.

۴. آن‌طور که کاسیرر خود در مقدمه رساله‌ای در باب انسان بیان می‌دارد، محرک اولیه وی در نوشتن این کتاب، اصرار دوستان انگلیسی زبانش بر ترجمه فلسفه صورت‌های سمبلیک به انگلیسی بوده است. اما با توجه به گذشت بیست و پنج سال از چاپ آن کتاب و تغییراتی که در اثر روبه‌رو شدن با مسائل جدید در نوع نگاه و اندیشه‌اش به وجود آمده است، از ترجمه آن کتاب صرف‌نظر می‌کند و کتابی کاملاً جدید می‌نویسد. اما با وجود این، بحث محوری هر دو کتاب یکی است: صورت‌های سمبلیک به مثابه وجه ممیز انسان.

5. Cassirer, E., *Gesamelte Werke*, M. Lukay (Ed.), 2006, p.76.

6. Ibid, p.28.

صورت‌های سمبلیک تعریفی کارکردی^۱ (ناظر به کارکرد) و نه جوهری^۲ از انسان است؛ یعنی تعریفی که به جای طبیعت متافیزیکی و فیزیکی او فعل^۳ وی را مدنظر داشته باشد.^۴ چرا که عقل/ قوه ناطقه به هیچ روی نمی‌تواند دلالت تام و تمامی بر صورت‌های زندگی فرهنگی انسان در غنا و تنوعشان^۵ داشته باشد و مشخصه انسان، که آن را از عالم حیوانی متمایز می‌کند و دایره انسانیت^۶ را تعیین می‌بخشد، فعل وی^۷ یا همان صور فرهنگی متعدد هستند که صوری سمبلیک‌اند. از این‌رو انسان را باید نه حیوان ناطق که حیوان سمبلیک^۸ خواند. انسان حیوانی سمبلیک است که در جهان سمبلیک زندگی می‌کند و اسطوره، دین، زبان، هنر، تاریخ و علم صورت‌های سمبلیکی هستند که هر یک بخشی از این جهان یا به تعبیر دیگر شبکه تجربه انسانی هستند.^۹

در واقع کاسیرر در صدد رسیدن به گونه‌ای «فلسفه انسان» است که از طریق آن بتوان به شناخت این صور گوناگون اعمال انسانی و به بیان دقیق‌تر فرهنگی دست یافت و سپس میان آن‌ها وحدت برقرار کرد.^{۱۰} این‌گونه فلسفه برای او در حقیقت همان فلسفه فرهنگ است؛ زیرا در نظر وی «فلسفه فرهنگ را می‌توان مطالعه [همین] صورت‌ها خواند».^{۱۱}

1. functional
 2. substantial
 3. Work
 4. Cassirer, E., *Gesamelte Werke*. M. Lukay (Ed.), p.76.
 5. Ibid, p.31.
 6. circle of humanity
 7. Ibid, p.76.
 8. Ibid, p.31. animal symbolicum
 9. Ibid, p.30.
 10. Ibid, p.76.
 11. Cassirer, E., *Symbol, Myth, and Culture: Essays and lectures of Ernst Cassirer, 1935-1945*, 1979, p.81.
- ارتباط انسان‌شناسی و فلسفه فرهنگ نزد کاسیرر که پیش‌تر نیز به آن اشاره شده بود در این‌جا کاملاً مشهود است.

۱.۲.۳. سابقه فلسفه فرهنگ در زبان‌های گوناگون

همان‌طور که از تاریخچه‌ای که برای فلسفه فرهنگ گفته شد پیداست، فلسفه فرهنگ در زبان آلمانی بسیار رشد کرده است تا جایی که می‌توان گفت زبان فلسفه فرهنگ اساساً آلمانی است. علاوه بر کتاب‌هایی که، چه به‌مثابه کتاب‌های آغازکننده‌ی صورت مدون فلسفه فرهنگ و چه به‌مثابه آثار کلاسیک فلسفه فرهنگ، به آن‌ها اشاره شد، در غالب دایرةالمعارف‌های فلسفی آلمانی زبان، مدخلی به فلسفه فرهنگ اختصاص یافته است که اکثر آن‌ها را چهره‌های برجسته معاصر فلسفه فرهنگ تألیف کرده‌اند.^۱ ضمن این‌که در دهه‌های اخیر در زبان آلمانی کتاب‌هایی به چاپ رسیده‌اند که به شکلی به معرفی فلسفه فرهنگ می‌پردازند، خواه به صورت تألیف خواه به صورت گردآوری نوشته‌های مربوط به فلسفه فرهنگ.^۲

۱. برای مثال مدخل «فرهنگ، فلسفه فرهنگ» را در فرهنگنامه تاریخی فلسفه (*Histörisches Wörterbuch der Philosophie*) به سرویراستاری ریتر، ویلهلم پریت نوشته است. بعضی مقالات این مجموعه به فارسی ترجمه شده و در مجموعه‌ای به نام فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفی به چاپ رسیده است.

۲. مهم‌ترین این کتاب‌ها عبارتند از: کتاب‌هایی که به معرفی فلسفه فرهنگ و مسائل مطرح در آن می‌پردازند:

Konersmann, R., *Kulturphilosophie zur Einführung*, Hamburg, Junius, 2003.

Konersmann, R., (Ed.), *Handbuch Kulturphilosophie*, Stuttgart/Weimar, J. B. Metzler, 2012.

Perpeet, W., *Kulturphilosophie: Anfänge und Probleme*, Bonn, Bouvier, 1997.

کتاب‌هایی که نوشته‌های فلاسفه مطرح حوزه فلسفه فرهنگ را گردآوری کرده‌اند:

Franz-Peter Burkard., *Kulturphilosophie*, Freiburg/München, Karl Alber, 2000.

Konersmann, R., (ed.), *Kulturphilosophie*, Leipzig: Reclam, 1996.

Konersmann R., (ed.), *Grundlagentexte Kulturphilosophie: Benjamin, Blumenberg, Cassirer, Foucault, Levi-Strauss, Simmel, Valery u.a.* Hamburg, Meiner, 2009.

در زبان انگلیسی اما ماجرا به گونه‌ای دیگر است. به نظر می‌آید فلسفه فرهنگ هنوز جایگاهی را که در زبان آلمانی دارد در زبان انگلیسی پیدا نکرده‌است. تقریباً در هیچ‌یک از دایرة‌المعارف‌های معتبر فلسفی مدخلی برای فلسفه فرهنگ در نظر گرفته نشده‌است. تنها کتابی که شاید با مسامحه بتوان آن را هم‌سنگ کتبی که درباره فلسفه فرهنگ در زبان آلمانی نوشته شده‌اند دانست کتابی است از مورتون وایت با عنوان فلسفه فرهنگ، گستره پراگماتیسم کل‌گرایانه.^۱ اما باید توجه داشت که این کتاب هم، همان‌طور که از اسم آن کاملاً مشخص است، فلسفه فرهنگ را به آن شکل که در زبان آلمانی مرسوم است مورد بررسی قرار نمی‌دهد و کاملاً به یک حوزه خاص یعنی حوزه پراگماتیسم نظر دارد. به اعتقاد وایت «در آغاز قرن بیستم ویلیام جیمز و جان دیوئی راه را برای جستار پراگماتیک در باب عناصر فرهنگ گشودند».^۲

اما علی‌رغم این که فلسفه فرهنگ در زبان انگلیسی رشد پیدا نکرده به آثار کاسیرر در این زبان بسیار توجه شده‌است؛ حتی شاید بتوان گفت بسیار زودتر و بیش‌تر از آنچه کاسیرر در خود زبان آلمانی مورد توجه قرار گیرد در زبان انگلیسی به وی پرداخته شده‌است. این امر به دوران تبعید کاسیرر و زندگی و تدریس او در انگلیس، سوئد و آمریکا باز می‌گردد. کاسیرر در این سال‌ها اندیشه‌های خود را عمدتاً به زبان انگلیسی مطرح می‌کرد و بنابراین طبیعی است که در این زبان بسیار شناخته شده باشد.

درعین حال اگر پیوند فلسفه فرهنگ و فلسفه تاریخ را در نظر آوریم آن‌گاه شاید بتوانیم از سابقه‌ی فلسفه فرهنگ در زبان انگلیسی هم سخن بگوییم، چرا که فلسفه تاریخ در زبان انگلیسی بسیار مورد توجه قرار گرفته‌است.

1. White, M., *A Philosophy of Culture the Scope of Holistic Pragmatism*, Princeton: Princeton University Press, 2002.

بخش یک این کتاب به فارسی ترجمه شده‌است: خوشنویس، یاسر، فلسفه‌ای برای فرهنگ؛ گستره پراگماتیسم کل‌گرایانه، سوره اندیشه، ۱۳۹۱ش، صص ۶۶ و ۶۷، ۱۵۸-۱۶۸.

2. White, M., *A Philosophy of Culture the Scope of Holistic Pragmatism*, p.1.

در زبان فرانسه هم وضعیت مشابه زبان انگلیسی است و در این زبان هیچ معادلی برای آنچه در زبان آلمانی فلسفه فرهنگ نامیده می‌شود وجود ندارد.^۱ اما در خصوص همین زبان هم اگر به نسبت فلسفه فرهنگ و نقد فرهنگ توجه کنیم و در نظر داشته باشیم که یکی از نظریه‌پردازان اصلی نقد فرهنگ، روسوی فرانسوی بوده است، آن‌گاه می‌توان از سابقه فلسفه فرهنگ در زبان فرانسه هم صحبت به میان آورد.

۳.۳. به رسمیت شناخته شدن و ورود به حوزه مطالعات آکادمیک

به نظر می‌آید عمر آکادمیک فلسفه فرهنگ از سی سال تجاوز نکند؛ در دهه‌های اخیر است که فلسفه فرهنگ به مثابه یک حوزه مطالعاتی درخور توجه به این اندازه مطرح شده است و کتاب‌هایی که به معرفی فلسفه فرهنگ می‌پردازند اغلب در همین سال‌ها نوشته شده‌اند.

اما ظاهراً از سال ۱۹۳۴ و با اختصاص داده شدن مدخلی به فلسفه فرهنگ در کتاب راهنمای فلسفه^۲ است که فلسفه فرهنگ دیگر عملاً جایگاه رسمی خودش را در کتاب‌ها و دایرةالمعارف‌های فلسفی پیدا می‌کند و به رسمیت شناخته می‌شود.^۳ البته پیش از این تاریخ نیز نمونه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد فلسفه فرهنگ از همان سال‌های آغازین شکل‌گیری خود به حوزه آکادمیک هم راه یافته بوده است؛ برای مثال جرج زیمل در ترم زمستانی ۱۹۰۶/۱۹۰۷ سلسله درس‌گفتارهای فلسفه فرهنگ را در دانشگاه برلین ارائه

1. van Vliet, M., "Die Aktualität Ernst Cassirers in Frankreich" (C. Brede-Konersmann, trans.), *Zeitschrift für Kulturphilosophie*, 2009, p.241.

2. Handbuch Philosophie

3. Perpeet, W., Kultur, Kulturphilosophie, *Histörisches Wörterbuch der Philosophie*, p.1311; Konersmann, R., "Einleitung", *Handbuch Kulturphilosophie* Konersmann, R.(ed.), p.1.

می‌کند^۱ و در سال ۱۹۲۷ نیز پل تیلیش سمت استاد افتخاری فلسفه دین و فلسفه فرهنگ را در دانشگاه لایپزیگ دریافت می‌کند.^۲ اما این موارد بسیار محدودند و تازه در سال‌های اخیر است که این اندازه در دانشگاه‌ها و کتاب‌ها و مقالات علمی به فلسفه فرهنگ اهمیت داده می‌شود.

دستاوردها و افق‌های پیش رو

در این جا لازم است بار دیگر تعریفی را که از فلسفه فرهنگ ارائه کردیم به یاد بیاوریم. گفتیم که فلسفه فرهنگ تحلیل انتقادی فرهنگ را برعهده دارد و می‌خواهد با پی بردن به کنه تجلیات فرهنگی نوعی معیار و مقیاس برای اعمال انسانی ارائه کند. در واقع اگر این طور تعبیر کنیم که انسان برای خودش پروژه‌ای به نام «پروژه زندگی خوب» تعریف کرده است، این فلسفه فرهنگ است که می‌تواند با شناخت، معرفی و تحلیل عناصری که انسان به واسطه انسان بودنش برای این زندگی لازم دارد به وی در پیش برد این زندگی کمک نماید. حال دستاوردهای فلسفه فرهنگ همگی در نسبت و قیاس با این امر سنجیده می‌شوند.

اما برشمردن دستاوردهای فلسفه فرهنگ چندان سهل نیست، چراکه با توجه به گستره وسیع فلسفه فرهنگ، که در باب آن سخن رفت، نه تنها تأملات فلسفی، بلکه اساساً هر آن چه به نحوی انسان، مسائل او و دنیای ساخته‌های وی را بررسی و تحلیل می‌کند تا به

۱. متن این درس‌گفتارها با همین عنوان "فلسفه فرهنگ" (Philosophie der Kultur) در مجموعه آثار زیمل در دسترس است. این متن را هرمان اشمالنباخ (Herman Schmalenbach) فیلسوف آلمانی که که در سال ۱۹۰۶ تازه تحصیل فلسفه را در دانشگاه برلین آغاز کرده بوده، پیاده کرده است. مشخصات کتابشناسی این درس‌گفتارها بدین قرار است:

Simmel, G., *Gesamtausgabe*, Otthein Rammstedt (Ed.), Vol. 21, 1st. ed., Berlin, Suhrkamp, 2010, pp.557-571.

2. Konersmann, R., "Einleitung", *Handbuch Kulturphilosophie*, Konersmann, R.(ed.), p.1.

وی در هرچه بهتر کردن زندگی فرهنگی‌اش یاری رساند، می‌تواند در زمره یافته‌ها و دستاوردهای فلسفه فرهنگ به حساب آید. در عین حال برای شناخت بهتر این دستاوردها، با توجه به حوزه‌های متعدد و متنوع مورد بحث در فلسفه فرهنگ، شاید بتوان آن‌ها را دسته‌بندی کرد و هریک را ذیل یک مقوله جای داد؛ برای مثال از دستاوردهای فلسفه فرهنگ در حوزه سیاست، اخلاق، تکنولوژی، رسانه و ... سخن گفت.^۱

به طور کلی می‌توان گفت فلسفه فرهنگ پرتو جدیدی بر مسائل فلسفه و فراتر از آن مسائل عالم انسانی تابانده است. به بیان دیگر بخش عمده‌ی آن‌چه فلسفه فرهنگ تا کنون به دست داده معرفی‌نگاهی جدید، یعنی نگاهی که در آن همه چیز از زاویه نسبتش با فرهنگ انسانی دیده می‌شود، است. این مسأله در خوانش آثار فلاسفه و نظریه‌پردازان اجتماعی هم نمایان است. یکی از کارهایی که طی سال‌های اخیر در پی مطرح شدن جدی فلسفه فرهنگ انجام می‌شود، بررسی بحث از فرهنگ به شکل عام و فلسفه فرهنگ به شکل خاص در آثار فلاسفه و اندیشمندان است، چه آن‌ها که مستقیماً به بحث از فلسفه فرهنگ پرداخته‌اند و درواقع در شمار افراد شاخص فلاسفه فرهنگ به حساب

۱. مجله فلسفه فرهنگ تقریباً چنین کاری انجام می‌دهد. قید تقریباً از آن روست که با عنوان مشخص دستاورد به این مسائل نگاه نمی‌کند و صرفاً هر موضوعی را از زاویه فلسفه فرهنگ مورد بررسی قرار می‌دهد، اما با تأمل در مقالات متعدد این مجله می‌توان به آن‌چه فلسفه فرهنگ تا کنون انجام داده است و آن‌چه پس از این می‌تواند انجام دهد پی‌برد. این مجله که از معدود مجلات تخصصی فلسفه فرهنگ است، از سال ۲۰۰۷ با این عنوان منتشر می‌شود. پیش از این تاریخ از سال ۲۰۰۰ با عنوان اصلی دیالکتیک / *Dialektik* و عنوان فرعی مجله فلسفه فرهنگ چاپ می‌شده و به گفته سرویراستاران، تمرکزی را که مجله از سال ۲۰۰۷ بر فلسفه فرهنگ دارد نداشته است. (قبل از سال ۲۰۰۰ مجله دیالکتیک عنوان فرعی دیگری داشته است). نحوه کار مجله بدین صورت است که هر شماره را به یک موضوع یا فرد خاص اختصاص می‌دهد و مقالات هم عموماً تألیف افراد سرشناس حوزه مورد بحث است. مشخصات این مجله بدین قرار است:

Ralf Konersmann et al (Eds.), *Zeitschrift für Kulturphilosophie*, Hamburg, Felix Meiner.

می‌آیند و چه آن‌ها که می‌توان از آثارشان، به هر نحوی، بحث‌های ناظر به فلسفه فرهنگ را استخراج کرد.

فلسفه فرهنگ، چنان‌که اشاره شد، حوزه مطالعاتی جوانی است و به همین جهت بدیهی است که افق گسترده‌ای پیش روی خود داشته باشد. هنوز موضوعات متعددی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را از زاویه فلسفه فرهنگ مورد بررسی قرار داد. اما یکی از مهم‌ترین مسائلی که فلسفه فرهنگ می‌تواند در آن نقشی کلیدی ایفا کند و به بیان دقیق‌تر باید ایفا بکند، مسأله‌ی وضعیت فرهنگی دنیایی کنونی است. توضیح آن‌که اگر فلسفه فرهنگ در اصل معطوف به پدیده بحران است، پرواضح است که در وضعیت کنونی بسی بیش از روزهای آغازین تکوینش مورد نیاز باشد، چرا که مجموعه مسائلی که فرهنگ، امروزه با آن‌ها روبه‌روست بیش‌تر و پیچیده‌تر شده و در واقع بحران و تراژدی فرهنگ بسیار پررنگ‌تر از قبل شده است.

از سوی دیگر، از عمده مسائلی که می‌توان آن را از عناصر اصلی فرهنگ انسان امروز خواند، ارتباط تنگاتنگ فرهنگ‌های مختلف با یکدیگر است. اگر در نظر داشته باشیم یکی از پرسش‌های محوری فلسفه فرهنگ، نسبت فرهنگ‌ها با یکدیگر و نیز با فرهنگ جهانی است، آن‌گاه به نقش فلسفه فرهنگ در این میان به خوبی پی‌می‌بریم.^۱ اما نکته این‌جاست که آن‌چه فلسفه فرهنگ تاکنون انجام داده همه معطوف به بستر جامعه غربی و ناظر به وضعیت بحرانی آن بوده است،^۲ حال آن‌که امروزه با در ارتباط

۱. پیش‌تر در بحث از وظایف و کارکردهای فلسفه فرهنگ به اختصار به این نکته اشاره کردیم که فلسفه فرهنگ چگونه می‌تواند در این خصوص نقش ایفا کند.

۲. هرچند همیشه عنوان کلی فرهنگ و نه یک فرهنگ خاص به کار می‌رود، و حتی از بحران انسانیت به طور مطلق صحبت می‌شود، اما با مطالعه آثار متعدد حوزه فلسفه فرهنگ به خوبی درمی‌یابیم که نقطه عزیمت بحث‌ها فرهنگ جامعه غربی و مسائل مرتبط با آن بوده و انسانی هم که در مدنظر است انسان اروپایی است، اثر هوسرل با عنوان فلسفه و بحران انسان اروپایی (*Die Krisis des europäischen Menschentums und die Philosophie*) مهر تأییدی است بر این مدعا.

قرار گرفتن هرچه بیش تر فرهنگ‌های گوناگون با یکدیگر، در بحث از فرهنگ و تحلیل مسائل آن باید به همه فرهنگ‌ها توجه داشت و از تأملات فلسفی اندیشمندان در همه فرهنگ‌ها برای اندیشیدن در باب فرهنگ و مسائل گوناگون آن مدد گرفت. این مسأله خود روزنه جدیدی را به روی فلسفه فرهنگ می‌گشاید.

منابع

- Becker, H., "Kulturkritik", *Handbuch Kulturphilosophie* R. Konersmann(Ed.), Stuttgart/Weimer, J. B. Metzler, 2012.
- Bollenbeck, G., *Eine Geschichte der Kulturkritik: Von J.J. Rousseau bis G. Anders*. München, C.H. Beck, 2007a.
- , "kulturkritik-ein Reflexionsmodus der Moderne", *Zeitschrift für Kulturphilosophie*, 2007b.
- Burkard, F., *Kulturphilosophie*, Freiburg/München, Karl Alber, 2000.
- Cassirer, E., *Philosophie der Symbolischen Formen*, Tübingen, H. Kaupp, 1954.
- , *Symbol, Myth, and Culture: Essays and Lectures of Ernst Cassirer, 1935-1945*, D. Verene (Ed.), New Haven: Yale University Press, 1979.
- , *Gesamelte Werke*, M. Lukay (Ed.), (Vol. 23). Hamburg: Felix Meiner, 2006.
- , *Zur Logik der Kulturwissenschaften, Fünf Studien mit einem Anhang: Naturalistische und Humanistische Begründung der Kulturphilosophie*, Hamburg, Felix Meiner, 2011.
- Dempf, A., *Kulturphilosophie*, München, R. Oldenbourg, 1932.
- Freyer, H., *Theorie des Objektiven Geistes: Eine Einleitung in die Kulturphilosophie* (3., Unveränderte Aufl.), Darmstadt, Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 1973.
- Geyer, C., *Einführung in die Philosophie der Kultur*, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 1994.
- Hoffmeister, J., *Wörterbuch der Philosophischen Begriffe* (1st ed.), Leipzig, Felix Meiner, 1944.

- Konersmann, R., "Aspekte der Kulturphilosophie", *Kulturphilosophie*, R. Konersmann (Ed.), Leipzig, Reclam, 1996.
- , *Kulturphilosophie zur Einführung*, Hamburg, Junius, 2003.
- , *Grundlagentexte Kulturphilosophie: Benjamin, Blumenberg, Cassirer, Foucault, Levi-Strauss, Simmel, Valery u.a.* Hamburg: Meiner, 2009.
- , "Einleitung", *Handbuch Kulturphilosophie* Konersmann, R.(ed.), Stuttgart/Weimer, J. B. Metzler, 2012.
- Krois, J., *Cassirer, Symbolic Forms and History*, New Haven, Yale University Press, 1987.
- Mühlmann, W., "Kultur", *Wörterbuch der Soziologie*, Stuttgart, Ferdinand Enke, 1969.
- Nietzsche, F., *Die fröhliche Wissenschaft; Wir Furchtlosen* (C. Scheier, Ed.), Hamburg, Felix Meiner, 2013.
- Perpeet, W., "Kultur, Kulturphilosophie", *Historisches Wörterbuch der Philosophie*, Darmstadt, Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 1976.
- , "Kulturphilosophie um die Jahrhundertwende", *Naturplan und Verfallskritik: Zu Begriff und Geschichte der Kultur*, H. Brackert & F. Wefelmeyer (Eds.), Frankfurt am Main: Suhrkamp, 1984.
- , *Kulturphilosophie: Anfänge und Probleme*, Bonn: Bouvier, 1997.
- Recki, B., "Kulturphilosophie", *Enzyklopädie Philosophie*, Vol.2, Hamburg: Felix Meiner, 2010.
- Rousseau, J., *Schriften zur Kulturkritik: die zwei Diskurse von 1750 und 1755*, (K. Weigand, trans.), (2nd ed.), Hamburg, Felix Meiner, 1964.
- Schmidt, H., *Philosophisches Wörterbuch* (8th. ed.), Leipzig, A. Kröner Verlag, 1931.
- Schwemmer, O., *Kulturphilosophie: Eine medientheoretische Grundlegung*, München, Fink, 2005.
- , "Kultur", *Enzyklopädie Philosophie*, Vol. 2, Hamburg, Felix Meiner, 2010.

- Simmel, G., *Philosophische Kultur, Gesammelte Essays* (3rd ed.), Potsdam, Gustav Kiepenheuer, 1923.
- , *Gesamtausgabe*, O. Rammstedt(Ed.), Frankfurt am Main, Suhrkamp, Vol.16, 1999.
- Spranger, E., *Kulturphilosophie und Kulturkritik*, H. Wenke (Ed.). Tübingen, Max Niemeyer, 1969.
- Valéry, P., *Die Krise des Geistes: Drei Essays* (H. Steiner, trans.), Frankfurt am Main, Insel, 1956.
- van Vliet, M., "Die Aktualität Ernst Cassirers", *Zeitschrift für Kulturphilosophie*, Frankreich (C. Brede-Konersmann, trans.), 2009.
- Veauthier, F. Werner, *Kulturkritik als Aufgabe der Kulturphilosophie: Peter Wusts Bedeutung als Kultur- und Zivilisationskritiker*, Heidelberg, Winter, 1998.
- Welter, R., "Kulturphilosophie", *Enzyklopädie Philosophie und Wissenschaftstheorie*, Vol. 4, Stuttgart/Weimar, Metzler, 2010.
- White, M., *A Philosophy of Culture the Scope of Holistic Pragmatism*, Princeton, Princeton University Press, 2002.